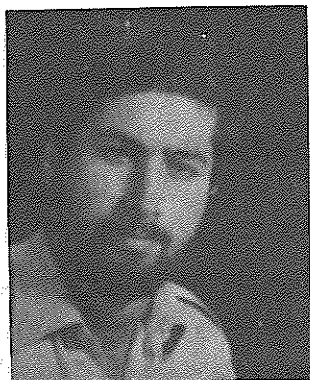


جهت ساختن سنگر خود را به جلوی بیمارستان ۱۷ شهریور رسانده و مشغول ساختن سنگر بود که مشاهده میکند، یکی از برادران پاسدار کمیته شهید میشود. او بطرف برادر شهید که در سنگر دیگری بود میرود تا اسلحه‌اش را بردارد و از آن بر علیه دشمن استفاده کند، اما دوستانش میگویند نرو، او میگوید سنگر نباید خالی بماند. بهر حال بطرف سنگر میرود که در این میان هدف گلوله‌های مهاجمین مزدور جنگلی واقع شده و به فوز عظیم شهادت نائل میگردد.

روانش شاد و راهش پر رهرو باد.



وصیت‌نامه پاسدار شهید سید حبیب‌آ... حسینی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

من‌المومنین‌رجال‌صدقوا‌ما‌عاهدوا‌الله‌علیه‌فمنهم‌من‌قضی‌نحبه
و‌منهم‌من‌ینتظرو‌مابدلوا‌تبدیلا.

از مومنین مردانی هستند که صادقانه به آنچه با خدای خویش عهد بستند وفا کردند پس برخی از آنان شربت شهادت نوشیدند و برخی دیگر در انتظارند و تغییر رای ندادند. ما از آن خدائیم و بازگشتمان بسوی اوست پس چه بهتر که این مسیر را در راه او طی کنیم تا خداوند راضی باشد.

با سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و این فرزند شجاع فاطمه زهرا (س) و بر پدر و مادر عزیزم که من را براه خدا هدایت کردند و مرا بسوی او روانه کردند. سلام بر مردم سلحشور و شهیدپرور ایران که فرزندان خویش را براه اسلام فدا کردند و خود همیشه در صحنه هستند و گوش بحرف رهبر انقلاب و بی‌باکانه در مقابل دشمنان اسلام ایستاده و هیچ‌گونه بهانه‌ای ندارند.

پدر و مادر عزیزم، وصیت‌نامه خود را در یکی از سنگ‌های جبههٔ مریوان در حال مبارزه با کافران بعثی و ضد انقلابیون داخلی کشور می‌نویسم. من با میل و رغبت داوطلبانه به این جهاد مقدس آمده‌ام تا

پوزه این ابر جنایتکاران را بخاک بمالیم و حق مظلومان گیتی را از ظالمان بگیریم.

ما دنبالهٔ نهضت امام حسین (ع) را گرفته و با روش آن حضرت پیش می‌رویم و همهٔ عالم میدانند که دشمنان انقلاب ما روش یزید و معاویه را پیش گرفته‌اند و در مقابل حسین زمان امام خمینی ایستاده‌اند. اما گویا این عالمیان بگفتهٔ قرآن مجید «صم بکم عمی فهم لایرجعون» هستند و اصلاً نمی‌خواهند فرصت فکر کردن را بخود بدهند تا حق را از باطل تمیز دهند.

ای خدا تو از تمام اندرون قلبم آگاهی که از روی صدق و صفا سخن می‌گویم و همهٔ تلاشم برای گرفتن حق مستضعف از مستکبر و دفاع از اسلام در مقابل کفر است و گرنه در مدت یک سال سه مرتبه بی‌جبهه جنگ نمی‌آدم تا طلب شهادت کنم. پس جانم و خونم را فقط فدای تو می‌کنم چون ما متعلق به تو هستیم و پیش پدر و مادر خود یک امانت سپرده شده‌ایم خدایا این توئی که بما نیرو می‌دهی که مانند آهو از این کوه به آن کوه بالا می‌رویم تا دشمن نادان و دست‌نشانده‌گان شرق و غرب یارای نفوذ در خاک کشور اسلامی را نداشته باشد همان کشوری که علی (ع) درباره‌اش می‌فرماید «بخدا روزگاری بیاید که ایرانیان چنان برای احیای اسلام راستین بر سر شما ملت عرب کافر بکوبند که دمار از روزگارتان در بیاورند» ای کوردلان چرا شما نمی‌خواهید دینی را یاری دهید که از سرزمین شما برخاسته است و انوار زرینش بر افکار عالم پرتو افشانی نموده است لکن شما مانند خفاشان از نور آن گریزانید و قدر آن را نمی‌دانید.

من سخنی با برادران و خواهرانم دارم. بر شماست این انقلاب را یاری کنید و گوش بحرف رهبر انقلاب باشید در مقابل منافقان و کافران ایستاده و آنها را فرصت اغتشاش ندهید. در مقابل سختیهای انقلاب استقامت و پافشاری کنید چون خدا صابران در راه خود را دوست میدارد و راه شهیدان را ادامه دهید. نگذارید این خون با عظمت شهدا پایمال گردد و همیشه بیاد خدا باشید چون یاد خدا دلها را آرامش میبخشد و از

تمام خانواده‌ام می‌خواهم گریه برایم نکنید. اگر گریه‌ای می‌خواهید بکنید برای امام حسین (ع) بکنید. در ضمن پدر عزیزم حقوقی از طرف من به شما میرسد نصف آنرا صرف خرج زندگی خودتان کنید و نصف آنرا بدو قسم کنید یک قسم آنرا برای سخنرانی استادان بزرگ که برای ارشاد به روستای ما می‌آورید. بهر اندازه‌ای که می‌توانید کمک به کتابخانه اسلامی کنید و کتاب خوبی برای کتابخانه بیاورید قسمت دوم در اختیار خودت باشد و در هر راه اسلامی خرج می‌کنید بکنید خودتان انشاءالله بهتر میدانید در چه راهی خرج کنید. والسلام

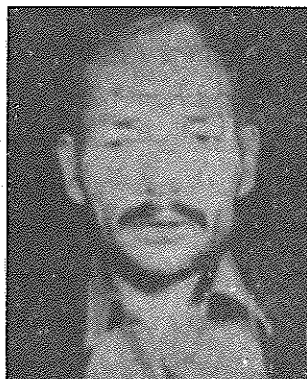
زندگینامه پاسدار شهید سید حبیب‌آباد... حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

شهید حسینی در سال ۱۳۳۹ در روستای بی‌نمط آمل بدنیا آمد. در سن ۷ سالگی وارد مدرسه شد و تا دوم نظری درس خواند و بعد ترك تحصیل نمود. در تمام مدت زندگیش برای اسلام فداکاری کرد تا سرانجام به سبب علاقه به اسلام و حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گردید. وی مسئول کتابخانه و انجمن اسلامی بی‌نمط و همچنین از اعضای فعال سازمان فدائیان اسلام در آمل بود. هنگامیکه از آمل به روستای آمد مجالس مذهبی تشکیل میداد و مردم را آگاه و ارشاد کرده و وظایفشان را برای حفاظت انقلاب اسلامی بیان میکرد.

شهید حسینی که در مکتب حسینی تربیت یافته و واقعاً درسی را که امام بزرگوارش به او تعلیم داده بود فرا گرفته بود. او معتقد بود که نباید هیچگاه تن به ذلت داد و نیز معتقد بود که باید با خونمان درخت انقلاب اسلامی را آبیاری کنیم. بر این اساس وارد میدان نبرد با دشمنان خدا گشت و عاشقانه و خالصانه با مزدوران آمریکائی جنگید، تا در این راه نیز جانش را فدا نمود.

روح پرفروش به ملکوت اعلی پیوست و نامش زنده است همچنانکه نام امام حسین (ع) زنده است. او زنده است تا تاریخ زنده است.



وصیت‌نامه برادر شهید محمد گلچین

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله وانا اليه راجعون. همانا ما از خدائیم و بسوی او برمی‌گردیم. حال که این دنیا محل دائمی نیست و اصولاً هم انسان فانی شدنی است، پس باید از این دنیا بسوی عالم دیگر که تکامل واقعی انسان در آنجا صورت می‌پذیرد باید رفت. من طبق این نظر و این اصل که انسان برای تکامل بعد معنویش احتیاج بهجرت و جهاد دارد. هجرت نموده تا اگر خدا لایق دانست مرا در این جهاد شرکت دهد و به اجر اخروی و دنیایی نایل شوم. انشاءالله تعالی.

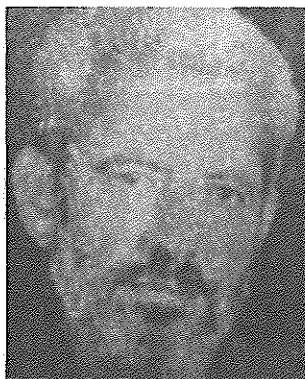
اگر در این مضمون چند کلمه‌ای بعنوان وصیت‌نامه معلوم گردد خالی از اشکال و ایراد نخواهد بود.

بعرض میرسانم که اینجانب محمد گلچین فرزند حسین علی دارای شناسنامه ۰۴۰۶۵ انتخاب نموده‌ام که برادرم سید علی هاشمی را بعنوان وصی خود و وکیل خود، تا هرچه که خودش میخواهد در مورد اموال و کارهای من تصمیم بگیرد و اجرا نماید. امیدوارم از خداوند تبارک و تعالی که همه ما را سعادتمند در دنیا و آخرت بفرماید و ما را در شمار بندگان خود قرار دهد. آمین.

زندگینامه برادر شهید محمد گلچین بسمه تعالی

در میان امت اسلامی ایران شهدائی بودند که در راه پروردگارشان چون شمع برای روشنائی و حرکت دادن انسانهائی که در نیمه راه بودند سوختند و با قیام خود کسانی را که بمبارزه با مکتبشان برخاسته بودند راه نابودی کشاندند. آنها به یقین میدانند که اگر سرورمان امام حسین (ع) در کربلا با ۷۲ تن از اصحابش توسط یزید و لشگریانش شهید شدند و عاشورا آفریده شد اینبار نیز در کربلای پر خون ایران اسلامی عاشورایی دیگر برپاست و یاران و پیروان حسین زمان بپا خاسته‌اند تا پرچم خونین لاله الاالله را بر بالای بلندترین کاخهای زمان برافراشته نمایند، تا انقلابشان را گواه و شاهدهی برای نسل‌ها قرار دهند.

شهید محمد گلچین در خانواده‌ای ساده و خانه‌ای محقر دنیا آمد. از او ان زندگیش با مشکلات و سختیها خو گرفت. با کارگری به زندگیش ادامه میداد تا بعد از پیروزی انقلاب زمانی که نوکر دست‌نشانده آمریکا یعنی صدام علفی بسرزمین لاله گون ایران حمله میکند، او با شناختی که از موقعیت انقلاب داشت، کشورش را در معرض خطر قدرتهای خارجی و گروهکهای داخلی میدید. بدین دلیل، عازم جبهه‌های رزم و جنگیدن با کافران تجاوزگر شد و چند ماهی در جبهه جنگ تحمیلی بجهاد پرداخت. تازه از جبهه برگشته بود که ضدانقلاب جنگلی به شهر آمل حمله کرد. شهید هم خود را آماده کرد تا به نبرد با آنان برود، اما وقتی خانواده‌اش گفتند «تازه از جبهه آمده‌ای بهتر است قدری استراحت کنی» در جواب میگوید: من مرد جنگم و مرد جنگ هیچگاه خسته نمی‌شود. و بدین قرار به شهر می‌آید و در حین درگیری با مزدوران جنگلی در مقابل داسرای انقلاب به لقاءالله پیوست.



وصیت‌نامه شهید محمدعلی محمدآملی

بسم الله الرحمن الرحيم

این حقیر محمدعلی محمدآملی فرزند محسن متولد سنه ۱۳۱۲ دارای زن و سه فرزند میباشم. فردی کارگر متعهد و پایبند به اسلام و شیعه دوازده امامی مقلد امام خمینی میباشم. در دوران زندگی چنین نهضتی آرزوی دیرینه‌ام بود و بارها از خداوند متعال خواستار آن بودم. از ایزد منان خواستار موفقیت کامل رزمندگان اسلام در جبهه حق با آمریکا و صدام تکریتی کافر بوده و آرزوی زیارت دوستان به نینوای حسینی و تصرف قدس عزیز را برهبری بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و فرزند حسین (ع) روح خدا خمینی بتشکن ویرانگر کاخ ظلم و ستم و مستکبران جهانی را دارم. از برادران حزب‌اللهی و رزمندگان سلحشور که با ایمان در جبهه مشغول ستیز میباشند انتظار دارم که خون برادران شهید را حفظ نموده و امام را تنها نگذاشته و همچون مردمان کوفه نباشند.

از پسرم محمدرضا میخواهم که دنباله‌رو پدر خود بوده و اسلحه پدر بدوش گیرد و اینبار سنگین رسالت با اجازه رهبر عالیقدر امام خمینی تا سرحد امکان حمل نماید. ۲ دخترم زینب‌وار ادای وظیفه نموده ولی تقاضای عاجزانه دارم که برایم گریه و زاری ننمائید که دشمن بهره بگیرد. سلام و درود بر رهبر عالیقدر، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران. سلام بر

شهدای راه حق و فضیلت ، سلام بر برادران حزب‌اللهی . خدا حافظ

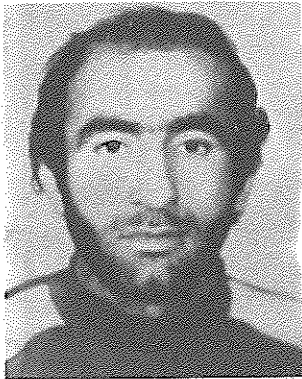
زندگینامه برادر شهید محمد علی محمد آملی

بسم الله الرحمن الرحيم

شهادت افتخاری است بس بزرگ و انتخابی است آگاهانه که تنها مخصوص بندگان صالح خدا و پیروان واقعی قرآن و پویندگان راه‌خونین حسین (ع) است و شهید گزینش‌گری است، مسؤل که بر مبنای هدف خویش به آن میرسد و جامعه خویش را از لوٹ اجانب خودفروخته پاك میسازد.

شهید در سال ۱۳۱۲ در شهر آمل بدنیا آمد و تا کلاس ششم ابتدائی درس خواند. بعد از ترك تحصیل در مغازه پدرش مشغول بکار شد و در سن ۳۱ سالگی ازدواج کرد و ثمره ازدواجش سه فرزند میباشد يك پسر و دو دختر. شهید قبل از انقلاب نیز فعالیتهای مذهبی داشته و بعد از شروع انقلاب الهی برهبری امام خمینی، امید مستضعفان صادقانه شب و روز، در براندازی حکومت آمریکائی شاه فعالیت چشمگیری کرده و بعد از پیروزی انقلاب خونبار اسلامی هیچ‌وقت از کار و کوشش برای پیشبرد اهداف مقدس جمهوری اسلامی سرباز نمی‌زد.

شهید در شب درگیری به مانند سایر شب‌ها برای گشت‌زنی در شهر با برادران مشغول گشت بود تا اینکه در قادی‌محلّه در حین عبور از کوچه‌ای متوجه سایه‌ای میشود فوراً از ماشین پیاده شد و در تعقیب سایه پرداخت در بین راه هدف گلوله قرار گرفت و به آرزوی دیرینه خود که همان شهادت در راه خدا بود رسیده و بعد از ۴۸ بهار از عمر پربارش بصف شهدای کربلا پیوست.



زندگینامه برادر شهید قاسم ولییور

بسم الله الرحمن الرحيم

شهید ولییور در سال ۱۳۳۴ در میرعلمده بدنیا آمد وی تا کلاس دوم نظری درس خواند. شهید زندگی ساده‌ای داشت و اخلاق و رفتار او با مردم بسیار خوب بود. با مردم محل و دوستان خود همیشه احساس محبت و علاقه زیاد داشته و مردم دوست بود.

در سال ۱۳۵۳ بخدمت سربازی رفت، ولی زیر ستم فرماندهان خود نرفت بهمین منظور چندین بار از ارتش فرار کرد که یک بار دستگیر و بمدت ۳ ماه زندانی شد، تا اینکه در سال ۵۷ مبارزات ملت به اوج خود رسید و رژیم آمریکائی درهم شکست. شهید بمحل خود بازگشت و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از اعضای فعال انجمن اسلامی میرعلمده گشت و بدین ترتیب مشغول فعالیت شد. از آرزوهای او این بود که به جبهه اعزام شود ولی موفق نشد. سرانجام برای یاری کردن نیروهای بسیج به پیروی از ولایت فقیه در بسیج این روستا شرکت کرد و یکی از اعضای فعال بسیج بود تا اینکه در ششم بهمن ۶۰ در درگیری آمل ایشان صبح درگیری بد پدرش گفت پدرجان من میخواهم بشهر بروم و شهید بشوم. پدرش گفت برو خدا بهمراحت. وی پس از وارد شدن بشهر صبح تا ظهر به ساختن سنگر مشغول بود و ساعت ۲ بعد از ظهر وقتی یکی از پاسداران شهید

می‌شود، برادر قاسم ولیپور برای خالی نگذاشتن سنگر خواست اسلحه پاسدار شهید را بردارد که بناگاه گلوله‌ای به او اصابت می‌کند و با اصابت این گلوله شربت شهادت می‌نوشد.